



از : نصر ت الله فتحلی

تجدید خاطر های از چند

تنبیه تاریخی

الهیارخان آصف الدوله صدراعظم فتحعلی شاه
 این شخص خود یکی از محرکین جنگ دوم بین روسیه و ایران بود و با داشتن عنوان صدارت از جانب فتحعلی شاه که (برای فشار علماء و بامید فتوای جهاد حجج الاسلام عتبات ناگزیر به جنگ شده بود) در رأس سپاهی مامور آذربایجان و کمک بنایب السلطنه (عباس میرزا) گردید، ولی در سال آخر جنگ (۱۲۴۳ هجری) بر اثر سهل انگاری او که مامور محافظت شهر تبریز بود، قشون روس یکمک داخلی و هو و جنجال یکی از همان علمای وقت مرسوم «به میرفتاح»^(۱) شهر تبریز را متصرف شده و خود آصف الدوله را نیز دستگیر کردند، نامبرده همچنان

در زمان قدیم خاصه در دوران سلطنت قاجاریه، رجال بزرگ و زعمای قوم را که تخطی کرده و در انجام وظایف تهاون و قصور داشته اند، بطریق چوب زدن و نقره داغ (جریمه) کردن و نفی بلد و تبعید نمودن مجازات می کردند و چون این تنبیهات و کیفرها را مردم و مخصوصاً مامورین دولت می شنیدند تکلیف خود را دانسته و سر جای خود می نشستند و بناچار با خود نزمه می کردند؛ جائی که عقاب پر بریزد - از پشه لافری چه خیزد. اینک نمونه ای چند از این چوب خورده و جریمه داده و دور رانده شده را می نویسیم تا در مقالات بعد بجزئیات کار هر یک از حضرات بپردازیم:

در زندان و پاسکویچ ، ژنرال روس مانده بود تا هنگام انعقاد عهدنامه ترکمانچای بدستور فرمانده سپاه روس از تبریز به دهخوارقان محل مبادله مآهده صلح برده شد و در آنجا صدراعظم زندانی (بجای آنکه در قبال این خفت و شکست خودش را بکشد) بعنوان یکی از نمایندگان ایران در تنظیم عهدنامه و مبادله آن شرکت جست و سپس از توقیف خارج شده به تهران آمد . در تهران فتحعلی شاه او را بجرم سهل انگاری و خیانت متهم کرد و بقول جهانگیر میرزا در تاریخ نو ، مجلس محاکمه ای برای الهیارخان آصف الدوله منعقد شد و گفتگوی تقصیر و تهاوتی که در نگاهداری تبریز از او واقع شده بود به میان آمد و پس از اثبات تقصیر بحکم خاقان مغفور و نایب السلطنه ، آصف الدوله را به میدان درب خانه پادشاهی در بالای سکوئی که توپ بزرگی گذاشته شده بود بردند و **چوب یاسا بر پای او زدند** تا منبهد خدمتکاران بزرگ این جوهر تهاوت را در مورد دولتی روا ن شمارند ، فی الجمله او را عزل کردند و خاقان مغفور عبدالله خان ، امین الدوله صدراعظم سابق را از اسفهان فرا خواند و بجای او نشانند .

ابوالقاسم قائم مقام با اشاره به این خیانت آصف الدوله در قطعه می گوید :

بگریز بهنگام که هنگام گریز است

رو در پی جان باش که جان سخت عزیز است

جانست نه آنست که آسایش تو توان داد

بشناس که آسان چه و دشوار چه چیز است

از رود ارس بگذر و بشتاب که اینک

روس است که دنیال تو برداشته ، ایز ، است

ای خائس نمان و نمک شاه و ولیمهد

حق نمک شاه و ولیمهد گریز است ۱۹

تا آخر ...

میرزا آقاخان نوری

خواننده ایم که میرزا نظر علی حکیمباشی ، در اواخر پادشاهی محمد شاه غازی ، با اتفاق چند تن از زعمای روز از قبیل شاهزاده ملک قاسم میرزا معروف به «خان عموه» - میرزا آقاخان نوری - برادر بزرگتر میرزا فضل الله نوری ، امیر دیوان بعدی ، - مهد علیا مادر شاه - بهمن میرزا پسر چهارم عباس میرزا و برادر ابونبی محمد شاه فرمانروای آذربایجان - الهیارخان آصف الدوله فوق الذکر دائمی شاه با پسران سرشناسش چون حسن خان سالار و محمد قلیخان و غیره - منوچهرخان خواجه گرجی حاکم اسفهان - رضا قلیخان والی دخترزاده فتحعلی شاه فرمانفرمای کردستان و تنی چند از کوچکتران ، قصد کودتائی علیه محمد شاه داشتند که قبل از آغاز به این خیزش ناگهانی حاجی میرزا آقاسی صدراعظم وقت از موضوع باخبر شد و با چاپکی جلوی آن را گرفت و از محمد شاه دست آموز خود اجازه عزل و مجازات و تبعید و تعقیب آنها را اخذ کرد . بدین سان که خود حکیمباشی را به مقم نفی کرد و در آنجا تحت نظر نگاه داشت . ازدو برادر نوری اولی دارنده ورقه تابعیت و سند حمایت

از دولت انگلیس بود و به اندرون نیز رفت و آمد پنهانی داشت و دومی بعدها در تشکیلات دولتی وزیر عدلیه شده و امور قضائی کشور را تحت مراقبت داشته و بهمان جهت به « امیر دیوان » ملقب شده است . میرزا آقاخان را بمناسبت ثبوت شرکت در توطئه کودتا و بجهت داشتن گناههای گران باری که از دوران ۱۲ ساله وزارت لشکری و حساب سازی و حیف و میل هزینه انتقالات قشون کشی به مرآت و غیره داشته ، سخت تحت فشار گذارده و با وجود مداخله و وساطت سفارت انگلیس ، از محمد شاه فرمان می گیرند که در ملاء عام به چوب و فلک بسته و **پانصد تازیانه بر پشت و پای وی میزنند و ده هزار تومان نیز بنفع خزانه جریمه می کنند** و خانه های متصرفیش را که در بهترین نقاط شهر واقع بود مسترد کرده و هر دو برادر را در تاریخ ذیحجه ۱۲۶۱ هجری با خانواده شان به تبعید گماهدی شان کاشان اعزام می دارند .

ملک قاسم میرزا را بمناسبت احتراماتی که در دربار داشته و بالاخره هر چه باشد «خان عمومی» خانواده بوده به ارومیه تبعید میکنند و به اقامت در ده خود واقع در نزدیکی مراغه و امیدارند و بر او ابنتی چند هزار تومان نیز جریمه اش می کنند .

ایشان در تبعید گاههای خود بوده اند تا اینکه در سال ۱۲۶۴ هجری از امرگ محمد شاه و استیصال حاجی میرزا آقاسی صدراعظم و آموزگار عقلی محمد شاه و تحسن او در شاه عبدالعظیم باخبر میشوند و از تبعید گاههای خود بیرون می آیند و هر يك بنحوی میخوانند خیلی بکار ببرند و به نوایر سندن ، مثلا خود میرزا نظر علی حکیمباشی از قم گریخته با آرزوهای طلائی که در دل داشته از راه سازه خود را به قزوین میرساند و در آنجا چند صد تن سوار و پیاده مسلح فراهم میکنند و در حوالی ایهر و سلطانیه به اردوی شاه جوان (ناصرالدین شاه) که عازم تهران بوده می پیوندند و بلافاصله به سان رژه و عرض لشکر پرداخته و منتظر می شود تا بلکه با مظلوم نمایانندن خود مورد مهر احم مخصوص قرار گیرد ، غافل از اینکه مرد شیرپوروی چون میرزا تقی خان (امیر کبیر بعدی) شاه جوان را تحت هدایت و تعلیم خود دارد و سیمرغ وار به او یاد میدهد که در اولین روزهای سلطنت چگونه گریه را در حلقه بکشد و میخ قدرت را بگوید ، روی همین اصل همینکه میرزا نظر علی حکیمباشی وارد سرا برده می گردد ، مورد بازخواست و استیضاح سخت شاه قرار می گیرد که بجهت مناسبت محل اقامت خویش را که پادشاه مرحوم مقرر داشته ترک گفته و با اجازه چه کسی با استقبال آمده است ؟ ما حاصل آنکه بلافاصله او را دستگیر میکنند و به قم عودت میدهند و به حاکم قم امریه میفرستند که او را بسختی و دقت تحت نظر بگیرد و سواران و پیادگانیش را نیز خلع سلاح کند و متفرق سازد . و اما در مورد میرزا آقاخان نوری و برادرش که در عرض راه محض اطلاع از امرگ شاه کاشان را ترک گفته و خود را به تهران رسانیده به مهد علیا پناهنده شده و در کنار او در قصر خورشید پناه بسته بودند چنین روی میدهد که به تمهید امیر کبیر از میان راه نامه تند و تلخی به میرزا آقاخان نوشته و مورد استیضاح و تهدیدش قرار میدهند که چرا بدون اجازه محل توقف خود را

ترك کرده و به تهران آمده است ؟ به فراش حامل نامه دستور میدهند که در صورت تامل ، او را باغف و جبر ذنجیر کند و بکاشان عودت دهد . لیکن همینکه میرزا آقاخان نوری از مضمون نامه مطلع می شود فوراً خود را بسفارت انگلیس رسانیده و در آنجا پناهنده می شود ، کاردار سفارت انگلیس شرحی کتبی به مهد علیا مینویسد که او رعیت رسمی پادشاه انگلیس و در پناه پرچم و حمایت سفارت است و سفارت از تحویل و اجازه تغییر محل اقامتش معذور است . مهد علیا نیز که خود تمیز به گردان و نقشه پرداز فرار او از کاشان و پناهندگی به سفارت انگلیس بوده ، خودش هم نامه ای مصحوب نامه سفارت به پسرش (شاه جوان) نوشته و بوسیله همان خواهش حامل دستخط ارسال میکند و او شاه می خواهد که اجازه فرماید ، میرزا آقاخان نوری در تهران بماند تا پادشاه وارد پایتخت شده و ثانیاً ترتیبی به اینکار داده شود ، بدین وسیله حلقه ارتباط مجدود تقرب میرزا آقاخان نوری بدست مادر شاه ساخته و مستحکم می شود تا بعد از سه چهار سالی مقدمات آن انتقام خونین و کشته شدن امیر کبیر را فراهم می سازد .

شخصیت دیگری که **چوب خورد** ۵۵ نواب مهدقلی میرزا برادر محمد شاه در تاریخ ۲۴ محرم ۱۲۶۳ هجری است .

او که پسر بیستمین عباس میرزا و برادر کوچک محمد شاه قاجار بوده و بعلمت شاهزاده بلا فصل بودن «نواب» خوانده می شده بعد از عزل الله قلیخان ایلیخان رییس حاجی میرزا آقاسی در فروردین ربیع الثانی ۱۲۶۲ به حکومت بروجرود اعزام می شود . پس از ورود به بروجرود بنا را به شلطاق کردن می گذارد و همکاران ایلیخان سلف خود را مطرود و مجازات می کند . فی الجمله محمد کریم میرزا فرزند رکن الدوله را که برادرزن ایلیخان میزول بوده و سرپرستی خانواده وی را به عهده داشته است توقیف نموده چوب زیادی به وی میزند .

در نتیجه این اقدامات حاجی میرزا آقاسی نسبت به او خشمگین شده ، محمد شاه را وادار می کند که بعد از شش ماه او را عزل کند و به تهران فرا خواند بعد از ورود به تهران شاه و آماده می کند که برادر خود را **چوب مفصلی زده** و تنبیهش کند ، این امر در نظر فرهاد میرزا بقدری اهمیت داشته که در پایان تحریر ماجرا مینویسد **اللهم احفظنا من غضب السلطان** و

دیگری میرزا ابراهیم لشکر نویس و زوایی از روستاهای شمیران است که شرح چوب خوردن او را در کفر آدمیت با نقل از تاریخ و نوه تالیف جهانگیر میرزا قاجار اینطور آورده است : پیش از آنکه ناصرالدین شاه و امیر کبیر به پایتخت برسند ، در بار سابق محمد شاه میدان زور آزمائی و زمینه چینی های سیاسی بوده ، میرزا ابراهیم مزبور در دربار شاه متوفی سمت لشکر نویسی داشته و از عمال میرزا آقاخان محسوب می شد ، و چون میرزا آقا خان خود را منتظر الصداره میدانسته و به سفارت انگلیس متکی بوده از انواع دسیسه و زمینه سازی دریغ نداشته و تحمیل میرزا ابراهیم مورد بحث را نیز اوالهام بخش بوده و از زبان او یک باره منظور باطنی خود را بظهور رسانیده بوده است ، بدین معنی که میرزا ابراهیم را وادار می کنند شخصاً عریضه ای بشاه نوشته و مصلحت

اندیشی کند که شاه بمعجیل تشریف فرمای پایتخت شده ، میرزا تقی خان را به آذربایجان عودت دهد . اما شاه جوان برهنه منونی میرزا تقی خان این فضولها را نسنندیده و میرزا ابراهیم را به **چوب کاری** سیاست عبرة السایرین تنبیه میفرماید و ده هزار تومان جریمه گرفته محبوساً بقلعۀ اردبیل اعزام میدارند و بدین طریق خیالات باطل جمعی را بکلی از خاطر هاشان محو میکند و آنان را بفکر رفع تقصیرات خود می اندازند . . . میرزا ابراهیم در ۱۴ ذیحجه ۱۲۶۴ چوب خورده و جریمه داده و در ۲۵ ذیحجه ۱۲۶۴ هجری به اردبیل روانه می شود .

از چوب خوردگان دیگر دکتر علی میرزا ، و عبدالله خان خلیج است که در ۲۱ محرم ۱۲۶۵ در حضور اقدس اعلی به فلك بسته و **چوب کاری** می شود . اکنون هم که جزو مثلهای سایر در صحبتهای مان می گوئیم «فلانی مرا چوب کاری مکن» از همان ایام بیادگار مانده است .

مهمتر و پر معنی تر از دیگران **چوب خوردن** دنواب ایلدیرم میرزا ، بیست و دومین پسر عباس میرزا نایب السلطنه است . او که حکومت قرجه داغ را داشته ، چون یکی از مردم قرجه داغ موسوم به زمان بیک ولد حاجی جانی بیک را در زیر چوب کشته بود لذا به تهران احضار و در ششم جمادی الاول ۱۲۶۵ هجری در پای کلاه فرنگی آقا محمد خان چوب زده می شود . شارح محقق یادداشت های معتمد الدوله یعنی (سید مهدی موسوی) در کتاب مستوفی و مستحق خود که هنوز بجلیه طبع آراسته نگاشته است ، در این مورد اظهار نظر می کند که «چوب خوردن يك امیرزاده درجه اول که جلوی اسمش «نواب» نوشته می شود و تمام مملکت در دید قدرت برادران و عموزادگان اوست بخاطر از بین رفتن يك فرد رعیت که هرگز بشمار نمی آمده جز به تصمیم و تدبیر صدراعظمی چون امیر کبیر غیر ممکن بوده است» در پایان این مقال اضافه می شود ، اگر چه چوب زدن برجال از زمان فتحعلی شاه بعد گاه و گاهی اتفاق می افتاد ولی در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه بنا بر نقشه و تصمیم میرزا تقی خان امیر کبیر این نوع مجازات درباره رجال و امرا و نوابان عالی مقام و توانگر ممدار تعمیم یافته بود و تا آنجائی که مدارک موجود حکایت می کند و بعد هم از آنها در حدود چهارده تن تنها از اعمام و عموزادگان و حتی پسران خاقان مغفور بعلم خطاهائی که مرتکب شده بوده اند **چوب خورد** ۵۵ و جریمه شده اند تا چه رسد به عمال دیگر . ولی پس از قتل امیر کبیر این نظم و نسق و سخت گیری بلا تفاوت نیز در عصر قاجار با خود او متروک شد .

۱- در کتاب زندگینامه ثقة الاسلام شهید آمده است که وقتی با روسها و امیال آنها مخالفت کرد و در آستانه مرگ قرار گرفت قونسلگری عثمانی از او خواش کرد که در «شهیدری» بست بنشیند جواب داد هشتاد سال پیش میرفلاح چنین خطبی را مرتکب شد و هنوز اعقاب او ملامت می شنوند . من نمی توانم به اینگونه کارها تن دردم و جانم را برهانم و مملکت را تحت تسلط اجنبی قرار دهم . نرفت و در خانه خود ماند تا بدست روسها دستگیر و معدوم شد .